درس پانصد و چهل و چهارم

بررسی مسئلهٔ صیرورت (۱)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

أو نقولُ غرضُه المباحثةُ معَ المشاءين فإنَّه كثيراً ما يَفعلُ كذلک.[۱]

در بحث گذشته عرض شد که کلام مرحوم شیخ اشراق از نقطه‌نظر عدم سنخیت در موارد مختلف موجب حمل بر تناقض در کلمات آخوند شده یا تأویل که در اینجا ایشان آن کلام شیخ اشراق را تأویل کردند؛ تأویل اول این بود که منظور ایشان از اعتباریت وجود، اعتباریت مفهومی وجود است که همان مفهوم عام سعی است که از وجودات خارجیه انتزاع می‌شود که همان به معنای «بودن» به معنای مصدری است، نه به معنای اسم مصدری! معنای مصدری که همان مفهوم بودن، تقرر، ثبوت، کون و وجود است که تمام اینها به یک معنا است. این مطلب مورد نظر شیخ اشراق است. لذا اگر مشاهده می‌شود که در جایی ایشان قائل به اصالت و حقیقت

---

[۱] . الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۴۱۱.

وجود هستند مانند وجود حق و وجود ابداعیات و جواهر قدسیه و نورانیه در عالم انوار و عالم نفوس و عالم معقول این به خود اصل معنا قضیه بر می‌گردد و در آنجایی که به عالم ماده و صورت قائل به عدم اتصاف ماهیت به وجود هستند، مقصود ایشان از عدم اتصاف ماهیت به وجود نه به معنای اعتباریت وجود است که ماهیت به‌وجود متصف نمی‌شود بلکه به معنای عروض بر معروض و بر موضوع است. خب ایشان مانند قائلین به اصالت ماهیت قائل بر این هستند که ماهیت وجود خارجی ندارد؛ تحقق و تبدل خارجی ندارد تا وجود بخواهد عارض بر او بشود و در اینجا هم مبنا مثل سایر مطالب ایشان تفاوتی در قول به اصالت وجود ندارد.

اشکالی که مرحوم آخوند وارد کردند این بود که اتصاف ماهیت به وجود که ایراد ندارد؛ ما وجوداتی داریم که اینها وجودات ذاتی هستند [مثل] خود نور که در خارج ما این نور را مشاهده می‌کنیم و وجود هم که تشبیه به نور شده بلکه نور حقیقی همان وجود است. نور یا از شمس است که قائم به ذات است چنانچه وجود که نور حقیقی است خب در قیام به

ذاتش مثل حق تعالی می‌ماند یااینکه نور عارض بر یک شیء و یک موجودی می‌شود مانند نور قمر و مرآت و سایر اشیاء منعکس‌کننده که نور در آنجا قائم به ذات نیست بلکه قائم به منشأ استنارۀ آن نور است. مثل نوری که الآن شما در این کتاب مشاهده می‌کنید این نور قائم به ذات نیست و اگر این نور قائم به ذات بود باید همیشه کتاب نورانی باشد و همیشه قابل رؤیت باشد. این قائم به منشأ استناره و اناره است که عبارت از آن چراغ نور است. خب الآن این کتاب متصف به نور شده خب چه اشکال دارد که ماهیات هم در خارج، ماهیاتی باشند که یکی قائم به ذات است و یکی قائم به ذات نیست ولی مرتبۀ ماهیت او را همان مرتبۀ وجودی او تشکیل می‌دهد مثل عالم نفوس و عقول. قسم سوم آن وجودی است که آن وجود عارض بر آن ماهیت می‌شود منتها عروضش قیام به ماهیت است نه‌اینکه مانند عروض عرض بر موضوع که احتیاجی به وجود خارجی داشته باشد. از این نقطه‌نظر باز این اشکال بر شیخ وارد می‌شود.

تأویل و توجیه دومی که مرحوم آخوند کردند

این است که قائل بشویم شیخ اشراق قائل به اصالت وجود است و مطالبش را ایشان در موارد مختلف به طرق و انحاء مختلف بیان کرده است الاّ اینکه در باب جعل وقتی که بحث بر سر کیفیت مجعولیت ماهیت یا وجود یا صیرورت است، از آنجایی که مشائین که قائل به اصالت وجود هستند و بسیاری از آنها معتقد به مجعولیت صیرورت هستند، برای مقابله و برخورد با آنها قائل به عدم اتصاف ماهیت به وجود شده است. از این نقطه‌نظر مجعولیت را به وجود نزده بلکه مجعولیت را به ماهیت زده است تااینکه با آنهایی که قائل به مجعولیت صیرورت هستند با آنها بخواهد مقابله کند ولی در اصل خود او قائل به جعل به وجود است یعنی خود وجود مورد جعل و ارادهٔ جاعل قرار گرفته است.

چکیدهٔ دیدگاه قائلین به مسئلهٔ اصالت ماهیت

حالا قبل از اینکه ما وارد بحث بشویم و اشکالاتی که بر قائلین به مجعولیت ماهیت هست که مرحوم آخوند در همین صفحهٔ بعد مطرح می‌کنند بخواهیم بیان کنیم این مسئله را باید تذکر بدهیم که ـ همان‌طوری‌که قبلاً خدمت رفقا عرض شد ـ راجع

به تعلق جعل به وجود مطالبی را عرض کردیم و اینکه چرا قائلین به صیرورت، معتقد به مجعولیت صیرورت هستند؛ یعنی قائلین به اصالت ماهیت به جعل ماهیت معتقد هستند و وجود را یک امر اعتباری می‌دانند و او را منتزع از تحول ماهیت از مرتبهٔ لا أیسیت و لا لیسیت به مرتبهٔ تقرر و ثبوت می‌دانند و جعل را به این ماهیت متعلق می‌کنند که از ناحیهٔ حق آنچه که در خارج ظهور پیدا می‌کند ماهیت است و وجود اختصاص به ذات او دارد و چون سنخیتی بین حق و مخلوق وجود ندارد، از این نقطه‌نظر نمی‌تواند چیزی که مختص ذات حق است به سایر مخلوقات تسری پیدا کند. این چکیدهٔ دیدگاه آنها و نظر آنها نسبت به مسئلهٔ اصالت ماهیت است والاّ نه‌اینکه آنها حالا خدای ناکرده کم دارند و امثال‌ذلک که این‌همه بر آنها تاخته بشود! البته الآن هم بسیاری از افراد هستند که از آن جایی که حقیقت وجود را ادراک نکردند این اعتراضات را وارد می‌کنند.

من یک دفعه در مجلسی در مشهد بودم و یکی

از همین آقایانی که خیلی بر علیه فلسفه و عرفان و اینها صحبت می‌کند، در آنجا بود. در کنار من نشست و بین ما یک بحثی هم درگرفت و ایشان گفت که این فلاسفه چه می‌گویند؟! می‌گویند: خدا موجود است! بعد یک کبریت هم جلویش بود درآورد گفت: این‌هم موجود است، این مسخره نیست؟! نه، مسخره نیست بلکه عین حقیقت است و اگر غیر از این باشد، مسخره است؛ یعنی اصلاً اینها به‌طورکلی تصوری از وجود ندارند. بله، هردو وجود هستند، چه اشکالی دارد؟! وجودی است سعی و اطلاقی و لا انتهایی! این کتاب الآن فرض کنید نیم کیلو وزن دارد، کتاب و کاغذ است، آن کاغذی هم که دو گرم است آن‌هم کاغذ است و هردو کاغذ هستند. این چه اشکالی دارد؟ الآن فرض کنید وزن این شیء سیصد گرم است و دارای مثلاً این خصوصیت است یک شیء هم از همین جنس شما پیدا می‌کنید ولکن فرض کنید پنجاه گرم یا دو گرم یا یک گرم است، صغر و کبر و عظَم یک شیء که دلالت بر عدم مشمولیت مصداق در مفهوم کلی نمی‌کند مثل حیوان که یک معنای سعی و یک

طبیعتی است. الآن بزرگ‌ترین حیوانی که فعلاً در زمین موجود هست می‌گویند که همین حیوانات دریایی مثل این نهنگ‌ها هستند که وزن اینها به چندین تُن می‌رسد اینها حیوان هستند و حیوان بر اینها شامل می‌شود، این ذره‌ای هم که به چشم نمی‌آید و گاهی اوقات در کاغذ و کتاب حرکت می‌کند و انسان فقط از حرکت آن متوجه می‌شود که این دارد حرکت می‌کند، این ذرات ریز هم به آن حیوان صدق می‌کند. ایرادی بر این مسئله وارد نیست! اینها معنای وجود را متوجه نشدند و لذا در مقام علیت و سنخیت و جعل گیر کردند و بعضی‌ها هم قائل به جعل ماهیت شدند که اغلب اینها از نقطه‌نظر فکری همین‌طور است. مثل اینکه در مسئلهٔ قضا و قدر وقتی که آن مسئلهٔ «**بل أمرٌ بینَ الأمرین**»[1] آن‌طوری‌که بایدوشاید متوجه نشود، اکثر افرادی که در این زمینه کتاب نوشتند بالأخره در آخر کتاب یا جبری شدند یا تفویضی شدند. بله، چون مسئله و حقیقت مسئله آن‌طوری‌که بایدوشاید ادراک

---

[1] . عیون أخبار الرضا علیه‌السّلام، ج ۱، ص ۱۲۴.

نشده و نتوانسته‌اند بخواهند بین این دو مسئلهٔ «**أمرٌ بینَ الأمرین**» یک تنسیقی ایجاد کنند. در مسئلهٔ وجود هم مطلب به همین کیفیت است لذا به‌واسطهٔ عدم ادراک صحیح از حقیقت وجود مسئلهٔ جعل را به ماهیت و نه به خود وجود نسبت دادند. اگر درنظر رفقا باشد در جلسات گذشته ما راجع به این مسئله صحبت کردیم و گفتیم که آنچه که درنظر قاصر خاطر ما می‌گذرد، این است که جعل به صیرورت می‌خورد همان‌طوری‌که نظر بسیاری از مشائین هم همین‌طور است و مرحوم محقق دوانی هم بر همین نظریه هستند، بر وجود و ماهیت نمی‌خورد.

بیان مثال برای مسئلهٔ صیرورت

مسئلهٔ صیرورت یعنی چرخش، گردش، تحول و تغیر. شما این کاغذ را در دست داشته باشید ـ البته نمی‌دانم اگر حالا نوارهایش هست، رفقا، آنهایی که چیز نکردند آنها را توجه کند شاید آن مسئله یک مقداری به فهم این مسئله کمک کند ـ این کاغذ را در دست من ببینید این کاغذ الآن خودش یک امر و شیء خارجی است و هیچ حرکتی ندارد. آن اراده‌ای که می‌خواهد نسبت به این کاغذ إعمال رویه کند و

در این کاغذ تأثیر کند آن اراده به چه تعلق می‌گیرد؟! آیا به خود کاغذ تعلق می‌گیرد؟! کاغذ که هست! به چه [تعلق می‌گیرد]؟ به کاغذ که دیگر نمی‌تواند تعلق بگیرد. این قرطاسی که الآن در دست من هست، این قرطاس ارادهٔ جاعل به این نمی‌خواهد تعلق بگیرد یعنی دلیلی ندارد به این تعلق بگیرد! ارادهٔ جاعل پس از وجود قرطاس ـ حالا راجع به قبل از وجود هم صحبت می‌کنیم از باب تقریب عرض می‌کنم ـ این اراده‌ای که الآن می‌خواهد به این قرطاس تعلق بگیرد به اصل قرطاس تعلق می‌گیرد؟ خب اصل آن که هست! آن که تحصیل حاصل می‌شود! پس این اراده در صورت وجود قرطاس به تغییر و تبدلی که در آن پیدا می‌شود تعلق می‌گیرد. اگر از باب حرکت باشد، این اراده به چرخش تعلق می‌گیرد. ببینید من الآن این را چرخاندم پس به خود کاغذ تعلق نگرفت، به تغییر و تبدلات در عارضهٔ بر این، تغییر کمّی، تغییر کیفی، تغییر مکانی، تغییر أین، أین او الآن در اینجا بود الآن در آنجا واقع شد. این اراده به تغییرات عارضهٔ بر این قرطاس تعلق

می‌گیرد، من آن را از این مرتبه به این مرتبه برمی‌گردانم و این دو را به شما نشان می‌دهم. به این جعل می‌گویند.

جعل؛ مراد مرید

جعل یعنی آن چیزی که مراد مرید است. آن چیزی که مشیت فاعل مختار و مرید به آن چیز تعلق می‌گیرد، به آن جعل گفته می‌شود که او عین ربط با حیثیت جاعل است. ببینید تا دست من نگردد، این کاغذ نمی‌گردد. در این مطلب هم دقت کنید! در صفحهٔ بعد مرحوم آخوند راجع به حقیقت وجودیهٔ جعل که عین ربط با جاعل است و بنا بر قول تعلق جعل به اصالة الماهیة اشکال وارد می‌شود، در آنجا این مسئله به‌درد می‌خورد. اگر این دست من را ملاحظه کنید می‌بینید که گردش این کاغذ مستند به دست است و شما این گردش کاغذ و قرطاس را متوجه نمی‌شوید مگر اینکه گردش و حرکت ید را متوجه بشوید.

چون تأثیر علیت در معلول عبارت از تنزیل علیت در معلول است پس این جعل و اراده به تغییر و تبدلات این قرطاس تعلق گرفته است، نه به خود

قرطاس! به قرطاس تعلق نگرفته است. این در مورد این قرطاس بود. حالا اگر فرض بکنید که وجود خارجی قرطاس ندارد، یک ماده‌ای است که این ماده قابلیت برای پذیرش و تقبل صور مختلفه را دارد. جاعل از میان این صور مختلفه یک صورت را انتخاب می‌کند و می‌خواهد این ماده را به آن صورت برگرداند. ماده هست، صورت نیست. شیء در خارج هست، ماهیت ندارد یا یک ماهیت و هیولای مبهمه دارد. آن ماهیت مبهمه می‌خواهد به قرطاس تبدیل بشود. می‌شود به کائوچو، حجر، پشم، قطن و ماء تبدیل بشود. آن ماده و هیولا می‌تواند به انحاء مختلف تبدیل بشود ولی از میان صور مختلفهٔ ماده واحد، ارادهٔ جاعل به قرطاسیت تعلق گرفته است. این تعلق اراده به این صورت یعنی جعل به قرطاسیت تعلق گرفته است. اراده به ماده تعلق نگرفته است، ماده هست! ماده که سر جای خود هست یک کیسه یا دبه را می‌بینید در این دبه ماده هست این ماده را می‌خواهند ببرند و در این کارخانه بریزند. این کارخانه هم کائوچو بیرون می‌دهد و هم

چیزها و اشیاء دیگر ازجمله قرطاس بیرون می‌دهد.

حالا این ماده را می‌خواهند ببرند هیچ کاری هم نمی‌کنند فقط راه آن را تعیین می‌کنند و می‌ریزند و می‌گویند که به‌جای اینکه در این سیستم برود، در آن سیستم می‌رود و از آنجا کاغذ بیرون می‌آید. حالا کسی که می‌خواهد دکمه را بزند چه چیزی در نیت دارد؟ آیا می‌خواهد ماده را ماده کند؟ خب این تحصیل حاصل است! خب این جعل شیء بعد از وجود او محال است! این وقتی که خودش وجود خارجی دارد، نمی‌شود که دیگر در اینجا جعل بشود! آیا می‌خواهد قرطاس در خارج به‌وجود بیاورد؟ ما قرطاسی نداریم! قرطاس ماهیت است! چه جاعل بخواهد و چه جاعل نخواهد ماهیت در عالم خودش تقرر دارد. اصلاً خدایی هم نعوذ بالله وجود نداشته باشد باز ماهیت از خدا هم قوی‌تر است، خیلی از خدا قوی‌تر است. خدا هم اگر وجود نداشته باشد باز ماهیت هست، در عالم تقرر خودش، آن اَشکال و حدود و ثغور هستند و وجود خارجی ندارند و هنوز عدم بر آنها حاکم است ولی آن حدود، صغور، مفهوم و لوازم آن نیاز به جعل جاعل ندارد.

چه جاعل بخواهد یا جاعل نخواهد مثلث دارای ثلاثة زوایا هست. چه خدا بخواهد چه خدا نخواهد مربع دارای اربعة زوایا هست.

حالا یک روز خدا بگوید: نه‌خیر! بنده یک مربعی می‌خواهم درست کنم که دارای ستة زوایا باشد می‌گوییم که خدایا دستت درد نکند همه چیز هستی، خدا هستی، موجد هستی ولی تو را به خدا این یک کار را نکن! کمی به تو شک می‌کنیم! آن را که شما درست می‌کنی به آن شش‌ضلعی می‌گویند! اگر نمی‌دانی ما می‌دانیم! مربع دارای چهار ضلع است، دست خدا نیست! زوجیت از لوازم اربعه است و فردیت از لوازم ثلاثه و خمسه است و قابل انفکاک نیست! اگر خدا هم بیاید نمی‌تواند قوانین ریاضی را تغییر بدهد. آن قوانین همهٔ قوانینی است که دودوتا چهارتا می‌شود ولی بعضی‌ها می‌گویند که شش‌تا یا پنج‌تا می‌شود! بیشتر هم می‌شود!! یک وقت بعضی جاها می‌نوشتند!! حالا آنچه که ما تا حالا خواندیم این است که دودوتا چهارتا می‌شود و دو سه‌تا شش‌تا می‌شود، نه هفت‌تا می‌شود و نه پنج‌تا

می‌شود! این مسئله به این قضیه است که ماهیت خودش قابل برای جعل نیست، چون ماهیت فی‌حدّنفسه در وعاء خودش ثبوت و تقرر دارد یعنی همان جنبهٔ مفهومی، نه ذهن! به ذهن اصلاً کاری نداریم چون ذهن خودش موجودٌ مِن الموجوداتِ و وجودٌ و قبل از ذهن دیگر در آنجا معنا نداریم که بگوییم که ماهیتی هست یا نه! ولی ذهن نمی‌آید ماهیت را جعل کند بلکه ماهیت را تصور می‌کند!

بنابراین چه ذهنی باشد یا نباشد، یک روز در کره زمین افراد همه معدوم بشوند باز مثلث دارای ثلاثة زوایا هست یعنی این مفهوم در عالم خودش که در عالم مفاهیم است ـ نه در عالم اذهان ـ این مفهوم تقرر دارد و این در آنجا ثبوت دارد. پس این جعل به چه تعلق می‌گیرد؟ به قرطاس که نمی‌تواند تعلق بگیرد! به صیرورت این ماده به قرطاسیت تعلق می‌گیرد. این ماده بخواهد به قرطاس برگردد، اراده به آن تعلق می‌گیرد. ماده سر جای خود هست، قرطاس هم که خودش حدود است و آن حد که نمی‌شود مورد تعلق جاعل باشد زیرا با عدم جاعل هم آن حد در وعاء خودش موجود است آنچه در

خارج تحقق پیدا می‌کند أمرٌ مَلموسٌ و مَحسوسٌ و مُشاهَدٌ و مُتعینٌ و مُتشخصٌ و عینیٌ! می‌بینیم که این ماده از اینجا وارد شد و از آنجا کاغذ بیرون آمد! این را با چشممان می‌بینیم. این کاغذ و این‌هم این مقدار که اینها همه کاغذ است و بعد در کتابخانه و چاپخانه می‌رود و روی آن چاپ می‌کنند. همهٔ اینها را داریم می‌بینیم! این کاری که در اینجا شد چه بود؟ ماده را تغییر نداد، ماده را ماده نکرد و همان ماده به ماده بودن خودش و به همان شکل هیولایی خودش باقی بود و دست نزد. مفهوم قرطاس را هم به‌وجود نیاورد. چه این کارخانه باشد و چه نباشد، آن ماهیت قرطاسیت به‌جای خودش هست و هیچ ارتباطی به آن ندارد. کاری که کرد این بود که ماده را به قرطاس برگرداند؛ این ماده که وجود مادی بودن هیولایی داشت، البته صورت دارد و هیولا بودن در باطن اوست ولی خب این صورت دارد و میعان آن همین صورت اوست دیگر، حالا الآن در تحت هر نوعی می‌خواهد باشد، فعلاً الآن ما به همان جنبهٔ مادی بودن و هیولا بودن اصل و ریشه آن نظر داریم و

بالأخره وقتی که می‌خواهد برگردد صورت خودش را ازدست می‌دهد؛ این ماده را که در این ماده بودن خودش تقرر داشت را برگرداند و به قرطاس تبدیل کرد! این تحول و تغیر و برگرداندن...

تلمیذ: ظهور ذات است در اسماء!

استاد: یا رب العالمین!

تلمیذ: ظهور ذات است در اسماء!

استاد: باشد! بگذارید من اول این را بگویم بعد! شما یک‌دفعه مسئله را حل کردید! ظهور ذات در اسماء را قبول داریم ولی کیفیتش را کار داریم؛ اینکه این ذات می‌خواهد ظهور پیدا بکند چه کاری در خارج انجام می‌شود؟ چه چیزی می‌بینید و لمس می‌کنید؟ این ظهور با قبل از ظهور یکی است؟ این‌طور نیست! فرق می‌کند! آن فرق کجاست؟ ما دنبال آن داریم می‌گردیم! من الآن عرض کردم که این مثالی که زدیم فقط جنبهٔ تقریبی دارد حالا برگشت آن به جنبهٔ اصل وجودی آن برای بعد است فعلاً ما به همان جنبهٔ تقریبی مسئله کار داریم.

جعل؛ صیرورت از یک نوع به نوع دیگر

این ماده که الآن در این کارخانه می‌خواهد به قرطاس تبدیل بشود این ارادهٔ صاحب کارگاه و مرید

به چه تعلق گرفته است؟ ما باید در این حملات مرحوم آخوند در اینجا به قائلین به صیرورت و اینها دقت کنیم و باید ببینیم آیا اینها جا دارد یااینکه مسئله به‌نحو دیگر است. ارادهٔ مرید در اینجا به تحول و تبدل و تغییر این ماده است. اینکه الآن در میعان است در این پیت و این دبه دارد در میعان است، می‌خواهد این را سفت کند. اینکه الآن بی‌رنگ است می‌خواهد به رنگ سفید درآورد. اینکه الآن در این وضعیت خاص است می‌خواهد آن را به یک شکلی که قابل برای نوشتن است درآورد. دنبال این تغییر است، نه دنبال اینکه ماده را که مثلاً دو کیلو است، سه کیلو کند. نه، همین ماده که الآن دو کیلو هست، از آن‌طرف کارخانه وقتی که به حالت قرطاس بیرون می‌آید باز هم همان دو کیلو هست و در وزن تغییر نکرده فقط آنچه که فرق کرده این است که شما قبلاً به این مایع می‌گفتید ولی الآن به این جامد می‌گویید. شما به این می‌گفتید که مایع فلان، فرض کنید که یک اسم شیمیایی بر آن می‌گذاشتید الآن به این قرطاس و کاغذ می‌گویید! این مایع شیمیایی که در

تحت صوری از صور انواع بود و الآن به‌صورت دیگر مشاهد ما کتاب، دفتر، دفترچه، کاغذ، تابلوی اعلان و این چیزها تبدیل شده است این مایعی که تبدیل شده است چه چیزی در آن إعمال شده است؟ چه چیزی در آن تنفیذ شده و به‌وجود آمده است؟ چه اراده‌ای به این تعلق گرفته است؟ آن اراده یعنی صیرورت! آن چیزی که در اینجا انجام گرفته؛ یعنی این مایع به اَشکال برمی‌گردد برمی‌گردد برمی‌گردد و در دستگاه‌های مختلف می‌رود و اشیاء مختلف شیمیایی و فیزیکی؛ فشارها و حرارت‌ها و این خصوصیات مدام به آن داده می‌شود داده می‌شود یک‌دفعه از آن‌طرف می‌بینید اِ! اینکه مایع بود یک‌دفعه کاغذ درآمده و این کاغذ است! به این جعل می‌گویند. پس جعل عبارت از صیرورت، گردش، برگشت، تغیر، تحول، تبدل از یک نوع به نوع دیگر است. این را برای تقریب خدمت رفقا عرض کردم.

حالا سراغ مسئلهٔ وجود می‌آییم. آیا در مسئلهٔ وجود هم همین‌طور است؟!

اینکه ما گفتیم، این تغییر و تبدلات در صورت هست. اول تغییر تبدلات در کم و حرکات را گفتیم.

دوم حالا یک پله بالاتر آمدیم، تغییر در صورت را گفتیم؛ شیء از یک صورت مادی تبدیل به صورت دیگر شده است و بعد در این مثال می‌زدیم.

حالا می‌خواهیم سر اصل مطلب برویم که اصلاً در وجود و در عالم وجود و در عالم اعیان جعل به چه تعلق می‌گیرد؟ آیا جعل به خود وجود تعلق می‌گیرد یا جعل به ماهیت تعلق می‌گیرد؟ گفتیم که [تعلق جعل] به ماهیت اصلاً دیگر معنا ندارد و درست نیست. گرچه بسیاری از قائلین به اصالت ماهیت هم همین دغدغه را داشتند! چطور اینکه در سال گذشته عرض کردیم آنها هم که قائلین به تعلق جعل به ماهیت هستند به‌خاطر این مسئله است منتها راهی که رفتند راه خطا و اشتباه بوده و راه صحیح همان است که قائلین به صیرورت رفتند؛ یعنی هم قائلین به اصالت ماهیت می‌گویند: اصل وجود منحصر به ذات باری تعالی است. قائلین به اصالت وجود هم که به جای خود می‌گویند که اصل وجود منحصر به ذات باری تعالی است و وجود حضرت حق علیت صرف است و تمام آن مصداقیت خارجی

وجود آن مصداق به لا انتهائیت، اطلاق، بساطت و به صرافت خودش با تمام این اوصاف به ذات باری تعالی منحصر است و او در وجود اصل است. پس الله وجودٌ و الوجودُ هو الله! در دعای جوشن هم راجع به این مسئله فقراتی آمده و عباراتی داریم. از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم و ائمه علیهم السّلام هم روایاتی در این زمینه بیان شده است که این اصل وجود اختصاص به ذات باری تعالی دارد.

حالا به قول جناب حکیم ما، ذات باری می‌خواهد تجلی در اسماء کند! خدا چه می‌کند؟ شما برای ما بیان کنید! ما تا اینجا مطلب را رساندیم که اصل وجود منحصر به ذات باری است و آن دارای بساطت و صرافت است چون ذات باری محدودیت و ماهیت ندارد، ماهیت در ذات باری موجب ترکب است و ترکب موجب احتیاج است و احتیاج موجب امکان است و آن ایجاب علت ثالثه را می‌کند و این با مسئلهٔ وجوب منافات دارد. پس ماهیت در ذات باری وجود ندارد و ماهیت وجود باری عین إنیّت و هویت اوست. پس او وجود بحت و صرف و اطلاقی است! این وجود بحت و صرف و اطلاقی

می‌خواهد به‌صورت درآید و شکل بگیرد؛ حسن، حسین، شمس، قمر، شجر، حیوان، ملائکه، جن، شیاطین، کافر، مؤمن و همهٔ عوالم درست بشود. این وجود اطلاقی می‌خواهد به صورت درآید، چه قضیه‌ای باید در خارج انجام بگیرد تا این مقصد حاصل بشود؟ دیگر باید خود رفقا کم‌کم به مسئله رسیده باشند! اگر شما بخواهید بگویید که ذات باری جعل وجود می‌کند. خب وجود که خودش هست، حالا چه چیز را می‌خواهد جعل کند؟! مثل اینکه آن صاحب کارخانه بخواهد خود مایع را درست کند. مایع را برای او آوردند، مایع را در کارخانه‌ها و کارگاه‌های دیگر؛ در پتروشیمی یا هرچه می‌خواهد باشد، مایع را برای او آوردند و این فقط یک کارخانه‌ای است که صور مختلفه‌ای را می‌تواند از آن مایع بسازد؛ پلاستیک و کائوچو و الیاف بسازد و آن الیاف تبدیل به پارچه و فرش بشود. یکی از آن کارهایش این است که آن را تبدیل به کاغذ بکند. پس مایع را دست نمی‌زند فقط کاری که می‌کند؛ صورت مایع را عوض می‌کند. حالا در وجود، این

ذات باری وقتی که می‌خواهد خلائق را از عدم به عالم هستی بیاورد ـ خلائق که نبودند، همهٔ ما حادث هستیم، قدیم که نیستیم، إن‌شاءالله یک وقتی به مقام قدم نرسیم مثل خدا ادعای قدم بکنیم، گاهی این‌طوری می‌شویم! پس ما حادث هستیم إن‌شاءالله ـ این خدا که می‌خواهد ما را از آن حقیقت عدم به‌وجود آورد، چه کاری می‌کند و چه فوت‌وفنی به خرج می‌دهد و چه رمز و رازی در این زمینه به‌کار می‌برد که آن وجود بحت و بسیط و اطلاقی که منحصر در ذات خودش هست، آن وجود به اشیاء خارجی و ظهورات مختلف و مظاهر مختلف در همهٔ عوالم تجرد و عوالم غیر تجرد تبدیل پیدا می‌کند؟ خیال می‌کنم قضیه خیلی روشن شد!

تلمیذ: روشن بود!

استاد: احسنت! خدا خیرت بدهد! آخر خیلی در این قضیه مرحوم آخوند دارد چوب را می‌کشد و اینها را به فلک می‌بندد! صیرورت و جعل به صیرورت خورده و فلان خورده است! خب مرحوم آخوند به‌اصطلاح چیز بود دیگر! می‌خواستیم کمی بار را برداریم از این بیچاره‌هایی که مورد شتم و

ضرب ایشان قرار گرفته‌اند!

صیرورت؛ مظهری از مظاهر وجود مطلق

پس آنچه که در خارج ظهور پیدا کرده است یعنی صیرورت! یعنی هیچ چیز در آن وجود بسیط انجام نشده است. تمام این وجوداتی که خدای متعال خلق کرده و خلق خواهد کرد و إلی ما لا نهایةَ له عالم خلق و عالم هستی خواهد بود. مراتب بهشت و جهنم، نزول صفات و اسماء، تجلی اسماء و صفات جمالیه و جلالیه و همین‌طور به‌نحو لا انتهائیت و ازلیت و ابدیت در این عوالم کون وجود دارد، به‌اندازهٔ ذره‌ای از آن وجود نه کم می‌شود و نه زیاد می‌شود! این عجیب است که آن وجود حضرت حق یک وجودی است که هرچه مظاهر از او تراوش کند، به آن وجود اضافه نمی‌شود و همان است کش پیدا می‌کند. چه خلق بکند در آن مرتبه از سعی وجود دارد و چه خلق نکند باز در آن مرتبه از سعی وجود دارد. نه کم می‌شود و نه زیاد می‌شود. پس چه چیزی در اینجا تحقق پیدا کرده است؟! تحول! یک امر بسیطی به یک مرتبهٔ وجودی متحول شده اسم آن را عقل می‌گذاریم. یک امر بسیطی به یک مرتبهٔ

وجود متحول شده اسم آن را نفس می‌گذاریم. یک امر بسیطی به یک صورت متحول می‌شود اسم آن را مثال می‌گذاریم. یک امر بسیطی به صورت ماده متحول می‌شود اسم آن را عالم شهادت و اعیان می‌گذاریم. پس همان امر بسیط که اختصاص به ذات حق دارد مظهری از مظاهر همان وجود مطلق می‌شود، به آن صیرورت می‌گوییم.

این را امروز خدمتتان عرض کردم از این باب که در همین بحث وقتی که به کلام مرحوم شیخ اشراق و ایرادی را که مرحوم آخوند بعداً می‌خواهند وارد کنند وارد می‌شویم ما متوجه مسئله باشیم تا مسئله و مطلوب شیخ اشراق چه بوده و همین‌طور مشائین که قائل به صیرورت جعل هستند و جعل را به صیرورت وجود و به ماهیت زده‌اند چه دغدغه‌ای داشتند و چه دلیلی بر این مسئله بوده و اشکالی که بر مرحوم آخوند و کسانی که قائل به مجعولیت وجود هستند چیست؟ البته می‌توانیم توجیه کنیم! حالا که باب توجیه باز هست ما هم کلام مرحوم آخوند را توجیه می‌کنیم که وقتی که منظور ایشان جعل به وجود است منظور صیرورت است و

منظورشان ماهیت نیست؛ یعنی همان وجود در خارج تحقق پیدا بکند. این یک توجیه و تأویلی هست که قرار بر این است که انسان تا جایی که می‌تواند کلمات بزرگان را حمل بر صحت بکند چرا نکند؟! ولی نمی‌تواند از آن دقت علمی و از آن تحقیق علمی دست بردارد! اول باید تحقیق علمی و آن دقت به‌جای خودش محفوظ باشد آن‌وقت انسان بیاید و کلمات بزرگان را تا جایی که معنا دارد حمل بر همین معنای صحیح خودش بکند. إن‌شاءالله. بله!

تلمیذ:...

استاد: والله دل ما را که تا حالا ندیده یا هنوز قسمت نشده است! این مسائل بدون جهت شهودی برای انسان آن‌طور که بایدوشاید باز نمی‌شود. مطالب خیلی مطالب بالایی است ولی خب بالأخره مسئلهٔ مشهود است.

آثار انعزال از مردم

تلمیذ:... این ظاهراً مرحوم آخوند وارد بحث شده ولی بحث نهایی آن در عرفان هست و مسئلهٔ عرفانی است.

استاد: درست است ولیکن خب مرحوم آخوند گرچه مقام بالایی داشت، خیلی از نظر روحی و حالات نفسانی هم خیلی حالات خوبی داشت، مشاهدات و مکاشفات داشت و خود ایشان در یک

عبارتی من دیدم ـ [نمی‌دانم] در کدام کتاب بود ـ که من اینها را به‌واسطهٔ انعزال از خلق به‌دست آوردم.

تلمیذ: کهک رفته بود!

استاد: بله. مطرود شده بود و اینها. می‌گفت که من این حالات و این مکاشفات را به‌واسطهٔ انعزال از مردم [به‌دست آورده‌ام]. این قضیهٔ انعزال خیلی عجیب است! آخر شما ببینید مردم چه می‌گویند و حرف‌های مردم چیست؟ سطح فکر مردم و صحبت‌هایشان چیست؟ تمام به توهمات و تخیلات و صور جزئیه، مدام به صور جزئیه می‌گذرد! نفت گران شد، بنزین ارزان شد، سبزی گران شد، آجر این‌طور شد، قیمت زمین بالا رفت و قیمت آسمان پایین آمد! همین چیزها! تمام همین است!

پرداختن به صور جزئیه مانع رسیدن به تجرد

یک فردی که می‌خواهد به تجرد برسد نباید فکر و ذهن خودش را صرف صور جزئی کند این صور جزئیه انسان را از مرتبهٔ تجرد به پایین نزول می‌دهد! شما یک صفحه اسفار مطالعه کنید، دوتا روایت از امام صادق علیه‌السّلام مطالعه کنید، یک روایت از امام رضا علیه‌السّلام مطالعه کنید و در آن دقت کنید، حالتان را ببینید، بعد یک صفحه روزنامه بخوانید و

آن‌وقت حالتان را مقایسه کنید، چقدر تفاوت دارد! یک روایت از امام، یک روایت اخلاقی، نه حالا روایت‌های مربوط به [فقه و] اینها خب آنها هم نور دارد ولکن روایات اخلاقی، فلسفی، عرفانی و روایت‌های مسائل اعتقادی که از ائمه آمده است.

من‌باب‌مثال کافی را باز کنید و باب الحجة و باب العقل و باب العلم آن را نگاه کنید. واقعاً گنجینه‌ای داریم و غافل هستیم! واقعاً غافل هستیم! کجا مثل یک هم‌چنین روایات در این دنیا می‌توانیم [پیدا کنیم]؟! کجا مثل هم‌چنین مطالبی را اصلاً می‌شود پیدا کرد؟! مطالعه کنید بعد آن‌وقت بیایید حالتان را ببینید بعد آن را کنار بگذارید و روزنامه را باز کنید و یک روزنامه بخوانید، آن‌وقت ببینید که چه فرقی در حالتان بعد از خواندن آن و مطالعه و بعد از خواندن این پیدا شده است! همهٔ مردم هم همین هستند! نه‌تنها مردم، خود ما هم همین هستیم! الآن فرض کنید شما در یک مجلس یا جلسه‌ای بروید مثلاً همین اهل علم چه می‌گویند و حرف‌هایشان چیست؟ آن چه شد و آن چه شد و او آن بالا رفت و

آنجا چه شد و آنجا قطعنامه صادر شد آنجا اعلام... همین! یک حرف‌هایی که صدتایک‌غاز هم اصلاً ارزشی ندارد! انسان باید اینها را برای آن افرادی بگذارد که خودشان متصدی این مطالب هستند و دنبال این مسائل می‌گردند و نباید وقت خودش را صرف این مسائل کند! خیلی عجیب است! نباید!

تأثیر مراقبه در حالات انسان و فهم مطالب

بوعلی با شاگردانش شرط کرده بود که کسانی که در درس اشارات او شرکت می‌کنند نباید شب به لهوولعب پرداخته باشند و شب را باید به مناجات پرداخته باشند. حالات بوعلی این اواخر خیلی تغییر کرده بود. صبح آمد وقتی شروع به درس گفتن کرد دید شاگردانش یک طور دیگر هستند و یک وضع دیگر دارند یا مثلاً اشکالی که می‌کنند با اشکال روزهای قبل فرق می‌کرد. گفت که دیشب شما چه کردید؟! معلوم شد که همه یک جا جمع شدند و تا صبح گعده گرفتند و بگو و بخند و حالا بیچاره‌ها گفتند که این‌همه ما [مراعات کردیم] یک شب هم حرف [بزنیم] و یک‌خرده بخندیم بابا! مردیم بس که ...! شروع به گریه کردن کرد و گفت که من بر

شکست خودم گریه می‌کنم که نتوانستم به‌عنوان یک استاد به شما بقبولانم که در یادگیری و تعلّم این معارف باید راه دیگری را بپیمایید! ببینید چه قدر مسائل بالاست! یک روز یا یک شب رفتن در فهم فردایشان تأثیر می‌گذارد! آن‌وقت ما نه! اصلاً انگارنه‌انگار! از اینجا بلند می‌شویم و فلان‌جا می‌رویم و چه می‌کنیم و چه می‌کنیم و فکرمان را با مسائل جزئی و با توهمات و تخیلات و اموری که در دنیا إلی‌ماشاءالله همیشه بوده و هست قاطی می‌کنیم. فلان آقا فلان حرف را زده و فلان آقا فلان کار را کرده! آخ حالا چه می‌شود؟! ذهن دنبال آن حرف می‌رود، می‌رود حالا می‌خواهد چه بشود؟ او این را گفته و این را می‌گوید. او این کار را می‌خواهد بکند. یک چیزهایی که سروته ندارد! حالا فردا طرف حرف خود را هم برمی‌گرداند! فقط این وسط ما ضرر کردیم و ما عمرمان تلف شده که وقت را با این مسائل و با این مطالب گذراندیم! بزرگان این‌طور نبودند! بزرگان همیشه به‌دنبال ادراک مسائل کلی بودند و مسائل جزئی را به اهلش می‌سپردند.

تلمیذ: ... جلسهٔ عصر جمعه در طهران بود فرمودند که یک عده نماز شب نمی‌خوانند.

استاد: مرحوم آخوند ملا حسینقلی هم می‌فرمودند که این‌طور است. کسانی که نماز شب نمی‌خوانند و مراقبهٔ در کلام ندارند در مجلس شرکت نکنند چون حال سوء آنها در بقیه تأثیر می‌گذارد! این جزء دستورات ایشان بود. خب اینها واقعیات است دیگر! واقعیات است که ما شوخی گرفته‌ایم! شوخی!

أللهم صلّ علی محمّد و آل محمّد